

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث ما در شورای قبل الحکم بود. گفتیم: که می توان ادعا کرد که یک نمونه از شورای قبل الحکم، شورای سقیفه بوده است که این شورا، شورایی بوده برای تعیین خلیفه بعد از رسول؛ که ما در بحث هایی که کردیم توضیح دادیم و روشن شد بر اساس مدارک متقن: که این شورا ادعا می شود شورا بوده؛ ولی شورا نبوده است، به گواهی همان کسی که خود مؤسس این کار و این چیزی که به نام شورا است، بوده. خود او نفی می کند که این شورا تحقق یافته باشد و با صراحت می گوید: که این فلتة ای بوده است و کاری بدون مشورت با کسی بوده و لذا منع می کند از تکرار این کار.

اینجا یکی دو نکته به نکاتی که قبلاً گفته شد اضافه می کنیم. گفتیم: ۵ نکته و ۵ تعلیق می شود بر این شورای ادعایی وارد کرد:

اول اینکه شورا نبوده بلکه فلتة بوده است.

دوم اینکه: با تهدید به قتل انجام گرفته است.

سوم اینکه: با اعمال نوعی حکومت نظامی صورت گرفته است

چهارم اینکه: با حمله به خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها و تهدید خانه و صاحب خانه و صاحبان خانه و ساکنان خانه ای به آتش زدن انجام گرفته؛ با درگیری های دیگری که در روایت آمده بود.

همین که اکثریت مردم مدینه و خارج مدینه اصلاً با این شورا موافقت نداشتند.

علاوه بر این مطالبی که قبلاً گفته شد، مطلب دیگری که هست این است که اگر چنین شورای بنا بود بشود و مورد تأیید اسلام و شرع اسلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، باید در بیان رسول اکرم جزئیات این شورا تعیین می شد؛ اولاً اعضای این شورا چه کسانی هستند؟ آیا همه مسلمین باید طرف مشورت قرار بگیرند؛ که امکان آن نبوده در آن زمان.

آیا همه اهل مدینه باید مورد مشورت قرار بگیرند؟ آیا مهاجرین به تنهایی باید مورد مشورت قرار بگیرند؟ آیا مهاجرین و انصار با هم باید مورد مشورت قرار بگیرند؟ آیا تمام آن‌ها یا برخی از آن‌ها؟ چه تعدادی از آن‌ها با چه شرایطی؟ با چه صفاتی؟ چه خصوصیتی؟ همه این‌ها هیچ اثری از آن در شرع اسلام نیست؛ باینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، جزئیات فرائض دیگر را بیان کرده است؛ نماز را، اجزای نماز و شرایط نماز را اوقات نماز را، روزه هم همین‌طور، حج هم همین‌طور، سایر فرائض به همین صورت و فریضه تعیین حاکم از این فرائض کمتر نبوده! شأن آن از این فرائض پایین‌تر نبوده، اگر بالاتر نباشد که بالاتر هم هست؛ چون این حکومت است که فرائض دیگر را به پا می‌کند و خود جای تعجب است؛ باینکه قرآن می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»<sup>۱</sup> خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در چند مورد، منجمله در همان خطبه غدیریه و هم خطبه روز عرفه و روز منا اعلام فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ يَبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ، وَ يَبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ»<sup>۲</sup> چیزی هست که از این مسئله حکومت مقرب‌تر باشد یا مبعدرتر باشد از آتش؟ چطور این را رسول اکرم متذکر نشده است؟ این کشف می‌کند از اینکه چنین چیزی اصلاً در شرع اسلام نبوده است که اگر می‌بود، جزئیات آن و خصوصیات آن و شرایطش بیان می‌شد.

سؤال یکی از حضار: حاج آقا می‌شود آن را استناد داد به حجیت سنت صحابه، اگر بتوان برای آن حجیت قائل شد.

پاسخ استاد: یعنی صحابه در تشریع احکام از خود رسول اکرم برتر بوده‌اند؟ خود رسول اکرم بیان کرده است و حالا این‌ها بیایند و بیان کنند چیزی را که رسول اکرم بیان نکرده؟ سنت صحابه یعنی چه؟ ما این را گفته‌ایم: یک کتابچه‌ای داریم که چاپ هم شده است به نام «حجیت السنه الصحابی» آنجا مفصل بحث کرده‌ایم که: اصلاً ممکن نیست که سنت صحابه حجت باشد؛ به دلیل‌های مختلف از جمله این دلایل اینکه: تعریف صحابی چیست؟ شما صحابه را چطور تعریف می‌کنید؟ اگر صحابه «كُلُّ مَنْ لَقِيَ رَسُولَ اللَّهِ» باشد، پس

۱. مائدة: ۳ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُؤَفَّقَةُ وَ الْمُتَرَدِّيةُ وَ التَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ دُبِحَ عَلَى النَّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسُقُ الْيَوْمَ يَسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ  
 ۲. حَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ يَبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ، وَ يَبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ أَلَا وَ إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ إِلَيَّ أَنْ قَالَ: أَنْ تَطْلُبُوهُ مِنْ غَيْرِ جِلَّةٍ فَإِنَّهُ لَا يُدْرِكُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ.

این همه آیاتی که درباره منافقین در قرآن آمده است را چه کار می‌کنید؟ و گفته‌شده که این منافقین هم معلوم نیستند که چه کسانی هستند؛ یک وقتی گفته می‌شود که منافقین معلوم بودند؛ همه آن‌ها عبدالله بن ابی بودند و همه کاسه‌ها را سر این بنده خدا می‌شکنند؛ هر چه آیه منافقین آمده می‌گویند: این عبدالله بن ابی بوده است! عبدالله ابن ابی چه تقصیری داشته است؟ این همه آیاتی که درباره نفاق در قرآن کریم وارد شده است در سوره توبه می‌فرماید «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»<sup>۱</sup> به رسول خدا که عقل کل بود خطاب می‌شود که: تو این‌ها را نمی‌شناسی. در سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم دارد که: این‌ها را نمی‌شناسی «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»<sup>۲</sup> می‌توانی بعضی از این‌ها را از لحن قولشان بشناسی. پس این منافقین ربطی به عبدالله ابن ابی و این‌ها نداشته است؛ منافقینی بودند در بین همین صحابه اگر تعریف صحابه به این معنا باشد. البته ما می‌گوییم: تعریف صحابه این است که: «من كان مع رسول الله قولاً و عملاً» این آیه کریمه: «محمد رسول الله وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»<sup>۳</sup> معیت با رسول الله، شرط صحابی بودن است. صحبت رسول الله به معنی چیست؟ به معنی همراه با رسول خدا بودن در قول و عمل است؛ یعنی اگر دیدیم که کسی در عمل با رسول خدا نبوده، رسول خدا می‌گوید «ایتونی بکتف و دواة أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً»<sup>۴</sup> مخالفت می‌کند و می‌گوید که: نه! العیاذ بالله «إن الرجل ليهجر»<sup>۵</sup> «إِنَّ النَّبِيَّ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ»<sup>۶</sup> یا هر چیز دیگر که در صحیح بخاری آمده است، در صحیح مسلم آمده است، از متواترات است که ابن عباس از این حادثه به «رزية يوم الخميس»<sup>۷</sup> تعبیر می‌کند. یک مخالفت‌های

۱. توبه: ۱۰۱ وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَعَدَّ بِهِمْ مَرَجَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ

۲. محمد: ۳۰ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمُ فَعَرَفْتُمُ بِهِمْ سِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ

۳. فتح: ۲۹ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوَافٍ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

۴. اتنونی بکتف کتاب اکتب لكم کتاباً لا تضلوا بعده، قال عمر: إِنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) غلبه الوجع، وعندنا كتاب الله حسبنا. برای من کاغذی حاضر کنید، تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید! عمر گفت: بیماری بر پیامبر چیره شده و کتاب الهی که ما را کافی است، نزد ماست.

صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۳۹ (باب کتابه العلم)، ح ۴

۵. همان

۶. همان

۷. در روز پنج شنبه و چهار روز پیش از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نگرانی از اجرای توطئه مخالفان جانشینی خلافت امیرمؤمنان علیه السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بر آن داشت تا در زمانی که بسیاری از اصحاب در منزل وی جمع بودند، آوردن قلم و کاغذ را دستور دهد تا چیزی بنویسد که بعد از آن، امت گمراه نشوند. مخالفان حاضر در خانه پیامبر به سرکردگی يك چهره شاخص، با اجرای این دستور مخالفت کرده، ضمن توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نگارش این سند جلوگیری کردند. درباره این ماجرا، که به واقعه «یوم الخميس» شهرت یافت.

صریح و نه یکبار و نه دوبار! این همه مخالفت که در کتاب آمده، در روایات معتبر خود اهل سنت هم آمده که انسان باید برود برگردد و فحص کند؛ جناب ابوبکر، جناب عمر، جناب عثمان و همچنین خیلی از صحابه دیگر مخالفت‌های صریح داشته‌اند. مقابل رسول خدا می‌ایستادند و مخالفت می‌کردند. چگونه می‌توان وصف معیت با رسول خدا را بر آن‌ها منطبق کرد؟ صحابی یعنی: «من کان مع رسول الله قولاً و عملاً»<sup>۱</sup> چون آیه دیگر می‌فرماید: «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup> مؤمن کیست؟ کسانی که می‌گویند: «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا»<sup>۳</sup> این مؤمن نیست تا چه برسد به اینکه بخواهیم وصف صحبت برای او قائل شویم. اقل وصفی که برای صاحب رسول الله باید در نظر گرفت، مؤمن بودن است. با این وصف که ذکر شد، اگر کسی را دیدیم که از رسول خدا پیروی نمی‌کند، چطور می‌توانیم بگوییم که او صحابی رسول خدا است؟ لذا ما می‌گوییم: همه اصحاب رسول الله را قبول داریم می‌گوییم صلوات الله علیهم اجمعین؛ اما صحابی رسول الله یعنی چه؟ صحابی رسول الله یعنی: «من کان مع رسول الله قولاً و عملاً» ابودر بوده است، سلمان بوده است، مقداد بوده ف عمار بوده، این‌ها بودند که «کانوا مع رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم» و امثال این‌ها از کسانی که صحابه رسول الله معیت با رسول الله داشته‌اند. اگر سنتی بنا باشد که حجت باشد، چه سنتی باید باشد؟ سنت «من کان مع الرسول» است تا کشف از سیره رسول و قول رسول کند؛ اما کسی که معیت با رسول الله نداشته است؛ نه یکبار و نه دو بار و نه سه بار! این همه مخالفت با رسول خدا داشته است، چگونه می‌توان گفت سنت او حجت است؟ خلاصه؛ آنجا ما در این کتاب «حجیت السنه الصحابی» مفصل بحث کرده‌ایم؛ بحث اساسی و بنیادی کرده‌ایم و به چاپ هم رسیده است.

آخرین نکته که درباره این مطلب اشاره می‌کنیم: اگر این شورا حجت است و شورای قبل الحکم متعین است، چرا خود جناب عمر به آن عمل نکرد و چرا خود جناب ابوبکر به آن عمل نکرد؟ فقط این شورا برای علی بن ابی طالب علیه السلام حجت است؟ اگر باید شورای باشد و اگر خود جناب عمر در آن خطبه‌اش که خواندیم که گفت: «فمن بايع رجلاً على غير مشورة من المسلمين، فلا يتابع هو ولا الذي بايعه، تغرّة أن يقتل»<sup>۳</sup>. چرا خود جناب ابوبکر، بدون مشورت مسلمین بنا بر آنچه در تاریخ آمده که عمر پیش او بوده و به جز

۱. نور: ۴۷

۲. بقره: ۲۸۵ آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا تَفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ

۳. صحیح بخاری ح ۶۸۳۰

عمر کسی نزد او نبوده؛ عمر بیرون آمد و گفت: ابوبکر من را به عنوان خلیفه نوشته و این هم نامه‌اش است؟ رسول خدا حق ندارد نامه بنویسد؛ ولی ابوبکر نامه می‌نویسد؟ وقتی رسول خدا خواست نامه بنویسد، به او گفتند که: «حسبنا کتاب الله» بعد گفتند: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ» «إِنَّ النَّبِيَّ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْعُ» طبق روایتی که خودشان نقل می‌کنند؛ همه این‌ها مربوط به رسول الله بود؟ چطور وقتی ابوبکر نامه داد، بعد مرگ هم بود؛ به او نگفتند «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ» چطور یک بام دو هوا و یا یک بام و چند هوایی است؟ بعد ما می‌خواهیم با این، دین خدا را تأسیس کنیم و می‌خواهیم همه شریعت را روی این مبتنی کنیم! تمام جامعه اسلامی را تا به امروز تحت تأثیر این حادثه قرار داده‌ایم و این منشأ این همه گرفتاری در جامعه اسلامی که تا کنون پیش آمده، بود؛ و الا چطور می‌شود آن جامعه اسلامی را رسول خدا آن‌طور ساخت که قرآن کریم درباره آن می‌فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» این «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» در آن حادثه کربلا چه طور با اولاد رسول الله عمل می‌کند؟ این «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» چه طور عملی را که عمر با خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها انجام می‌دهد را توجیه می‌کند؟ این چه «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» است؟ برای چه می‌خواهید تمام خانه را با تمام اهلش آتش بزنید؟ به سعد بن عباد می‌گویید: دندان‌های تو را در دهانت خرد می‌کنم. کدامیک از این اوصافی که قرآن کریم درباره مؤمنین و اصحاب رسول اکرم نقل کرده است، بر این رفتارهایی که در تاریخ معتبر خود آن‌ها نقل شده است منطبق است که بگوییم؟ همین روایتی که خود عمر بن خطاب از جریان شورا نقل می‌کند؛ این روایاتی که ابن قتیبه و طبری نقل می‌کنند و متواتر است در بین مورخین؛ واقعاً این‌ها را بر کتاب الله عرضه کنند، چطور می‌شود این‌ها را پذیرفت و چرا خودشان به این اصل که شورا باید با مشورت مردم باشد، عمل نکردند و چه طور ابوبکر حق دارد که خلیفه بعد از خودش را تعیین کند؛ اما رسول اکرم حق ندارد؟ آیا حضرت رسول العیاذ بالله عقلش نمی‌رسید که این کار را انجام بدهد؟ اگر این کار مشروعی است، چرا رسول اکرم این کار را نکرد؟ حداقل برای اینکه جلوی این اختلافاتی که صورت گرفت را بگیرد؟ اگر هم کار نامشروع است و نباید انجام شود، چرا جناب ابوبکر این کار را انجام داد؟ و جناب عمر چرا این کار را کرد؟ کاری که بحث امروز ما همین است: شورای دیگر:

نمونه دیگری که از این شورا نقل می‌شود؛ یعنی شورای قبل الحکم در تاریخ اسلام، شورای شش نفره جناب عمر بن خطاب است که در اواخر حیات خود، وقتی که به او حمله شد و زخمی شد و آخرین لحظات حیات او بود، یک شورای شش نفره تعیین کرد. ببینیم چه شورای عجیبی است این شورای شش نفره! من نمی‌دانم که علمای اهل سنت چگونه پاسخ به این سؤال‌ها را می‌دهند؟ خودش می‌گوید: این شش نفر بهترین کسانی هستند که زمانی که رسول خدا از دنیا رفت، از این‌ها رضایت داشت. بعد می‌گوید: اگر این‌ها جمع

شدند، یکی از آن‌ها مخالفت کرد؛ او را بکشید. اگر دو نفر مخالفت کرد؛ بکشیدشان. سه نفر مخالفت کردند؛ آن‌ها را بکشید. این چه حرفی است؟ اگر مخالفت کردند، حرف آن‌ها حجت نیست و به آن‌ها اعتنا نکنید؛ چرا آن‌ها را بکشید؟ این حکم به قتل از کجا آمده است! در قرآن آمده؟ در سنت رسول اکرم آمد؟ مگر در روایت رسول خدا که به صورت متواتر هم هست نیامده که: «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ»<sup>۱</sup> یا اینکه «الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ»<sup>۲</sup> یا امثال این‌ها که فوق حد تواتر است.

باز هم روایت ابن قتیبه را می‌خوانیم که قدیمی‌ترین متن تاریخی معتبر و مدونی است که نزد اهل سنت از اعتبار برخوردار است. در همین کتاب الامامه و السیاسة: می‌گوید: «ثم إن المهاجرين دخلوا على عمر رضي الله عنه وهو في البيت من جراحه تلك» وقتی که مجروح شد، مهاجرین و انصار بر او وارد شدند، «فقالوا: يا أمير المؤمنين، استخلف علينا» چگونه عقل این‌ها رسید که به جناب عمر گفتند «استخلف علينا» رسول اکرم صلوات الله تعالی علیه این همه اصحاب عاقل داشت و آن‌ها به ایشان نگفتند: «استخلف علينا»؟ «قال: والله لا أحملكم حيا وميتا» پس چرا این کار را کردی؟ می‌گذاشتی خودشان این کار را انجام دهند؟ این چه حرف متناقضی است؟ از طرفی می‌گویی: «لا أحملكم حيا وميتا» یعنی مسئولیت خلافت شما را بعد از مرگم نمی‌خواهم بپذیرم، پس بگذار به حال خودشان تا اینکه خودشان تعیین تکلیف کنند. چرا می‌گویی شش نفر؟ «ولكنی سأستخلف النفر الذين توفي رسول الله وهو عنهم راض» = من این شش نفر را خلیفه قرار می‌دهم که از بین خودشان یک نفر را انتخاب کنند، «فأرسل إليهم فجمعهم، وهم على بن أبي طالب صلوات الله علیه، وعثمان بن عفان، وطلحة بن عبيد الله، والزبير بن العوام، وسعد بن أبي وقاص، وعبد الرحمن بن عوف رضوان الله عليهم» و حالا چرا ابوذر نیست، چرا عمار نیست، چرا سلمان نیست، چرا مقداد نیست، چرا خذیفه بن یمان نیست، خدا می‌داند، «وكان طلحة غائبا» ظاهراً او بیرون مدینه بوده است، «فقال: يا معشر المهاجرين الأولين، إنني نظرت في أمر الناس، فلم أجد فيهم شقاقا ولا نفاقا، فإن يكن بعدى شقاق ونفاق فهو فيكم تشاوروا ثلاثة أيام. فإن جاءكم طلحة إلى ذلك» یعنی من به شما منضم می‌شوم، «وإلا فأعزم عليكم بالله أن لا

۱. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَفَ بِمَنْى جَبْنَ فَضَى مَنَاسِكُهَا فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ وَاعْقِلُوا عَنِّي فَإِنِّي لَا أَذَرِي لَعَلِّي لَا أَلْقَاكُمْ فِي هَذَا الْمَوْقِفِ بَعْدَ غَائِبَتِنَا هَذَا ثُمَّ قَالَ أَيُّ يَوْمٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً قَالُوا هَذَا الْيَوْمُ قَالَ فَأَيُّ شَهْرٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً قَالُوا هَذَا الشَّهْرُ قَالَ فَأَيُّ بَلَدٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً قَالُوا هَذَا الْبَلَدُ قَالَ فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا إِلَى يَوْمٍ تَلْقَوْنَهُ فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ أَلَا هَلْ بَلَغْتُمْ قَالُوا نَعَمْ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ أَلَا مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَانَةٌ فَلْيُؤَدِّهَا إِلَى مَنْ اسْتَمَنَ عَلَيْهَا فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَلَا مَالُهُ إِلَّا بِطَبِيعَةِ نَفْسِهِ وَلَا تَطْلُمُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا

الکافی، ج ۷، ص ۲۷۳

۲. الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ.

امام صادق علیه السلام فرمود: احترام مومن بیشتر از کعبه است.

الخصال، ج ۲، ص ۲۷

تتفرقوا من اليوم الثالث حتى تستخلفوا أحدكم» شما را به خدا قسم می‌دهم که روز سوم از هم پراکنده نشوید مگر اینکه یک نفر را به عنوان خلیفه تعیین کرده باشید، «فإن أشرتم بها إلى طلحة، فهو لها أهل، وليصل بكم صهيب هذه الثلاثة الأيام التي تشاورون فيها» این سه روز هم که شما در حال مشورت هستید، بگذارید که صهیب رومی بر مردم امامت کند. چرا؟ چرا از شما کسی امامت نکند؟ چون اگر کسی از شما امامت کند، معلوم می‌شود که او می‌خواهد امام شود. اما صهیب، چون رومی بوده و عرب نبوده، همه خیالشان راحت است که او خلیفه نخواهد شد «فانه رجل من الموالي لا ينازعكم أمرکم» چرا نباید منازعه کند؟ اگر شما حق دارید، او هم حق دارد، «وأحضروا معكم من شيوخ الأنصار، وليس لهم من أمرکم شیء» خلافت حق آن‌ها نیست، «وأحضروا معكم الحسن بن علی وعبد الله بن عباس، فإن لهما قرابة» این‌ها چون قوم و خویش هستند، این‌ها را هم بیاورید اما خلیفه نخواهند شد. حضور این‌ها حضور افتخاری است، «وأرجو لكم البركة في حضورهما، وليس لهما من أمرکم شیء، ويحضر ابني عبد الله مستشارا، وليس له من الأمر شیء. قالوا: يا أمير المؤمنين إن فيه للخلافة موضعا» گفتند: عبدالله پسر شما، جایگاه خوبی برای خلافت دارد «فاستخلفه، فإننا راضون بهفقلا: حسب آل الخطاب تحمل رجل منهم الخلافة» برای آل خطاب همین یک نفر که خلیفه شد کافی است، «ليس له من الأمر شیء. ثم قال: يا عبد الله إياك ثم إياك لا تتلبس بها» نکند خلافت را قبول کنی! چرا معلوم نیست. «ثم قال: إن استقام أمر خمسة منكم وخالف واحد فاضربوا عنقه» اینجا شاهد ما است، بر فرض که مخالفت کنند؛ به او اعتنا نکنید و شما تصمیم خودتان را بگیرید. چرا می‌خواهید گردن او را بزنید؟ آیا حق مخالفت دارد یا ندارد؟ اگر مخالفت دارد که مخالفت کرده است؛ اگر حق مخالفت ندارد، چرا او را جزو این شش نفر آورده‌ای؟ من می‌گویم: مسلمین باید ببینند و در مورد این حادثه فکر کنند. چرا به خودشان اجازه فکر کردن نمی‌دهند؟ آخر این چطور شورایی است؟ در طول تاریخ بشر چنین چیزی از یک فرد عاقل اتفاق نیفتاده است «وإن استقام أربعة واختلف اثنان فاضربوا أعناقهما، وإن استقر ثلاثة واختلف ثلاثة فاحتكموا إلى ابني عبد الله» اگر نسبت آن‌ها ۳ به ۳ شد، بگذارید فرزندان عبدالله حکم شود [زید فی روایة عند الطبری وابن الاثير: فإن لم يرغبوا بحکم عبد الله بن عمر فكونوا مع الذين فيهم عبد الرحمن بن عوف] اگر به حرف عبدالله عمر هم عمل نکردند، بگذارید عبدالرحمان بن عوف حکم شود و او تعیین کند که کدام یک از این سه نفر باید خلیفه باشد «فلأی الثلاثة قضی فالخليفة منهم وفيهم، فإن أبی الثلاثة الآخرين ذلک فاضربوا أعناقهم» بر اساس کدام ملاک؟ ما چگونه می‌توانیم این را تفسیر کنیم با آیه کریمه «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا» قرآن چه می‌گوید و این‌ها چه می‌گویند؟ مجوز قتل چه بوده؟

۱. نساء: ۹۳ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا

سؤال یکی از حضار: استاد شاید مخالفتی که منجر به شورش بشود منظورش بوده

پاسخ استاد: خیر! شما که آنجا نبوده‌اید. چنین چیزی نگفته؛ فقط گفته در صورتی که مخالفت کنند. اگر گفته بود: مخالفت کنند و بعد شورش کنند، درست بود؛ ولی فقط می‌گوید: خالف، بگوید «خالف، لا؟» (۲۷:۲۰) همین کار را امیرالمؤمنین علیه السلام کرد. اگر بنا بود که صرف مخالفت منشأ فتنه شود، امیرالمؤمنین هم همین کار را کرد؛ یعنی کسانی را که بیعت نکرده بودند، به حال خودشان رها کرد و فرمود: «من لم یبایع ترکناه» این مبنای امیرالمؤمنین علیه السلام بوده «ومن قاتلنا، قاتلناه» این مبنای مبنای درستی است؛ اما اینکه چون مخالفت کرده است، باید او را کشت و حتی به او مهلت هم نداد که شاید رأی او برگردد.

این ابتدای شورا بوده و حال نتیجه شورا را ببینیم: «فخرج عبد الرحمن إلى المسجد، فجمع الناس، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: إني نظرت في أمر الناس، فلم أراهم يعدلون بعثمان» به نمایندگی از همه مردم می‌گوید: دیدم که مردم هیچ کس را به اندازه عثمان قبول ندارند و هیچ کس به پای اسمان نمی‌رسد، «فلا تجعل يا علي [عليه السلام] سبيلا إلى نفسك، فإنه السيف لا غير» به علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گوید. «عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ، وَ الْقُرْآنُ مَعَهُ» گفته شد «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»<sup>۲</sup> «اذْكُرْكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي، اذْكُرْكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي، اذْكُرْكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي»<sup>۳</sup> که در صحیح مسلم هم آمده است. «ثم أخذ بيد عثمان فبايعه وبايع الناس جميعاً» هنوز بیعت نشده گفت: «فإنه السيف لا غير» این است که ما می‌گوییم این بیعت، بیعت مبتنی بر شمشیر است. هنوز بیعتی نشده است. می‌گوید: همین است که هست می‌خواهی بخواه، نمی‌خواهی نخواه. اگر موافقت کنی که کرده‌ای، اگر نکنی پاسخ تو شمشیر است. هنوز بیعتی صورت نگرفته است که گفته شود: با کسی بیعت شد و کسی مخالفت کرد با خلیفه مستقر الخلافه بیعت شده. آنچه که نقل کردیم، از کتاب از امامه و السیاسة. صفحه ۴۴ و ۴۵

۱. رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه [و آله]) يَقُولُ: عَلَيَّ مَعَ الْقُرْآنِ، وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ

مستدرک الحاكم، كتاب معرفة الصحابة، ح ۴۶۲۸

۲. مِنْ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا.

تقريب المعارف، ج ۱، ص ۱۸۱

۳. و اهل بیت من، خدا را در حق اهل بیتم به یاد شما می‌آورم، خدا را در حق اهل بیتم به یاد شما می‌آورم، خدا را در حق اهل بیتم به یاد شما می‌آورم.

صحیح مسلم، ۴/ ۱۸۷۳ / ۲۴۰۸



و اما طبری هم این متن را نقل می کند. از کتاب طبری هم یک مقدار می خوانیم تا معلوم شود که اوضاع چیست:

«فلما صلوا الصبح جمع الرهط وبعث إلى من حضره من المهاجرين وأهل السابقة والفضل من الانصار وإلى أمراء الاجناد فاجتمعوا حتى التج المسجد بأهله فقال أيها الناس إن الناس قد أحبوا أن يلحق أهل الامصار بامصارهم» مردم جمع شده بودند. گفتند: مردم می خواهند که زودتر تکلیف آن ها مشخص شود و مردم شهرها به شهرهای خودشان برگردند. «وقد علموا من أميرهم» می خواهند وقتی که به شهرهایشان برگشتند، بدانند که امیر آن ها کیست «فقال سعيد بن زيد إن نراك لها أهلا» شخصی پیدا شد و گفت به. خود تو خیلی خوب هستی؛ چرا دنبال دیگری می گردی؟ می گفت: [لکن مزاد نیست که من زاد یشتری] «فقال أشيروا علی بغیر هذا فقال عمار إن أردت أن لا يختلف المسلمون فبايع عليا فقال المقداد بن الاسود صدق عمار إن بايعت عليا قلنا سمعنا وأطعنا قال ابن أبي سرح إن أردت أن لا تختلف قریش فبايع عثمان» اینجا بحث قریش است و مسئله امت اسلامی مطرح نیست «فقال عبدالله بن أبي ربيعة صدق إن بايعت عثمان قلنا سمعنا وأطعنا فثتم عمار ابن أبي سرح وقال متى كنت تتصح المسلمين» از بنی امیه و وضع او مشخص است «فتكلم بنو هاشم وبنو أمية فقال عمار أيها الناس إن الله عزوجل أكرمنا بنبيه وأعزنا بدینه فأني تصرفون هذا الامر عن أهل بيت نبيكم فقال رجل من بنی مخزوم لقد عدوت طورکيا ابن سمیه وما أنت وتأمير قریش لانفسها» تو چه کاره هستی؟ قریش می خواهد برای خودش امیر انتخاب کند. قریش می خواهد انتخاب کند یا بنا است که امیر مسلمین باشد؟ «فقال سعد بن أبي وقاص يا عبدالرحمن أفرغ قبل أن يفتتن الناس» سریع تر کار را تمام کن «فقال عبدالرحمن إني قد نظرت وشاورت فلا تجعلن أيها الرهط علی أنفسکم سبيلا» خطاب به عبدالرحمان در اینجا دیگر فقط به امیرالمؤمنین علیه السلام نیست؛ به عمار و مقداد و این ها هم هست. گفت: من تصمیم خودم را گرفته ام و شما راه قتل را بر خودتان باز نکنید «ودعا عليا فقال عليك عهد الله وميثاقه لتعملن بكتاب الله وسنة رسوله وسيرة الخلفيتين من بعده قال أرجو أن أفعل وأعمل بمبلغ علمي وطاقتي ودعا عثمان فقال له مثل ما قال لعلی قال نعم فبايعه فقال علی حبوته حبو دهر ليس هذا أول يوم تظاهرتم فيه علينا فصبر جميل والله المستعان علی ما تصفون» ادامه بحث را فردا دنبال می کنیم. این مطلب در تاریخ طبری، جلد ۵ صفحه ۸۱. آمده است.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم